

[303] تا اینکه تو را از اسبت انداخته و مجروح بر زمین افتادی، اسبها با سمهایشان بر تو تازیدند و ستمگران و سرکشان شمشیرهای برانشان را بر تو فرود آوردند. پیشانیت برای مرگ عرق کرده بود، و به راست و چپ کشیده می شدی با گوشه چشم بسوی خیمه های نگریسته و فرزندان و خاندانت تو را بخود مشغول ساخته بود، و اسبت گریزان در حالیکه می گریست و شیهه می زد بسوی خیمه ها شتافت. هنگامی که زنان اسبت را با حالت شرمساری دیده و به زین واژگونش نظر افکندند، با موهای پریشان و شیون کنان و ناله کنان از خیمه ها بیرون آمدند، و در حالیکه پس از عزت و شکوه خوار و ذلیل شده بودند بسوی قتلگاه شتافتند. در حالیکه شمر بر روی سینه ات نشسته و شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده و محاسنت را با دستش گرفته بود، سرت را با شمشیر خود برید، در آن حال آرامش خود را حفظ کرده و نفسهای پنهان شده بود، سرت بر بالای نیزه قرار داشت و خانواده ات همچون بندگان اسیر، و در غل و زنجیر قرار گرفتند. در فراز پالانهای چهارپایان چهره هاشان از گرمای ظهر تابستان می سوخت، و در بیابانها و دشتهای پهناور پیش برده می شدند، دستهایشان به گردنهایشان آویخته و در بازارها آنان را می گردانند.
